

در ادامه بررسی بحران یونان و حوزه یورو، فردریک لوردون، اقتصاددان، نویسنده و یکی از مسئولین مرکز ملی پژوهش‌های علمی فرانسه، به مسأله خروج چپ از حوزه یورو می‌پردازد. اخیراً، در طی مباحث مربوط به خروج یونان از حوزه اروپا (Grexit)، اوئن جونز نویسنده انگلیسی در مقاله‌ای در گاردین، ایده خروج چپ از پروژه اتحادیه اروپا (Lexit) را مطرح نمود. لوردون در اینجا به بررسی این ایده در حوزه اروپا (و نه اتحادیه اروپا) می‌پردازد. این مقاله اخیراً در لوموند منتشر شد. در زیر بخش‌هایی از این مقاله که از ترجمه انگلیسی آن برگرفته شده است را می‌خوانید.

چپ و یورو: انحلال، بازسازی

در باره بحران یونان و حوزه یورو

نوشته: فردریک لوردون

برگردان: رضا جاسکی

تعداد کلمه: ۲۱۹۸

1. یورو اساساً مانع هر گونه سیاست مترقی است.
2. اگر همچنان نیاز به اثبات این موضوع است، آنگاه رفتار بزهکارانه‌ای که در طی شش ماه از ستمگری (تجدید تعمیم شده تحت عنوان «مذاکره») نسبت به یونان اعمال شد، نشان داده است که هر نوع ابتکار عمل برای «دگرگونی یورو»-استدلال اینک، «یورو دیگری ممکن است»-یک خیال‌واهی است که بخاطر سرخوردگی بیپای فقط می‌تواند منجر به بن‌بست سیاسی و ناامیدی گردد.
3. رها کردن هر گونه دیدگاه ترکِ یورو و نهادهای آن به دست راستی‌های افراطی (که تصادفاً، هیچ گونه کاری از این نوع^۱... نخواهند کرد) یک خطای سیاسی است که چپ‌های اروپا را محکوم به ناتوانی بیکران می‌کند.
4. اگر ما نمی‌خواهیم به حسرت آنچه که هرگز اتفاق نخواهد افتاد ادامه دهیم-«یورو دیگر» و

۱ برای این موضوع نگاه کنید به: در مورد نقطه ضعف افرادی که معتقدند «یوروی دیگری ممکن است»، وبلاگ

«اروپای اجتماعی» که همراه آن است -انگام تسلیح دوباره چپ ضروری است، که لزوماً به ان از طریق تصور آنچه که بعد از یورو می‌آید، پرداخته می‌شود. این چهار پیشنهاد شرایط چشم‌انداز آینده چپ را روشن می‌سازد.

اهتناع «انترناسیونالیست» از تفکر

به آن افراد، مخلص چپ، که تاکنون از دیدن بن‌بست آنچه که یورو نمایندگی می‌کند ابا دارند، که توهم غیر ممکن «موازنه نیروها» را می‌پرورانند، و احتمال تغییر صورت بندی آن را ممکن می‌دانند؛ به کسانی که نیاز به مصیبت یونان برای شروع درک افراط‌گرایی ایدئولوژیک نهادهای اروپایی داشتند- بایستی گفته شود که پس از آنکه این اشتباه (توهم غیرممکن. م) ضربه سختی به سیریزا در یونان زد، به پودوموس در اسپانیا نیز چنین ضربه‌ای وارد خواهد نمود، و پس از آن به همه ما. بعد از همه این سال‌ها، بخش‌هایی از چپ-ضمن التقاط ژست انترناسیونالیسم و تسلیم بدون مبارزه، با تلاش‌های جبهه ناسیونال (حزب راست افراطی فرانسه. م) برای گرفتن نیروهای تازه روبرو شده‌اند-از دیدن آنچه که در مقابل چشمانشان اتفاق می‌افتد: یک دسپوتیسم اشتی ناپذیر اقتصادی، خودداری می‌ورزند. (دسپوتیسم یعنی استبداد، حکومت خودکامه، خدایگان سالاری. استبداد آسیایی نمونه آن است. م) دسپوتیسم تنها کلمه مناسب برای چنین تشکیلات و پروژه‌ای، ثابت قدم در انکار حق حاکمیت دموکراتیک-در واقع، فارغ از توجه به معیار ارضی می‌باشد. حذف سیاست اقتصادی از تصمیم‌گیری‌های دموکراتیک عادی، مانند نوشتن حکم اصلی آن در متن قانون-در این مورد، معاهدات- اقدامی آن چنان پراهمیت است که ما فقط می‌توانیم سنوال کنیم چگونه ممکن است هنوز افرادی وجود داشته باشند که اروپا را «دموکراتیک» خطاب کنند، بدون آنکه بلافاصله مورد استهزاء واقع نشوند. اشتی ناپذیر، زیرا آن یک دسپوتیسم تحت نفوذ است-نفوذ یک کشور، المان، آنچه که برای خودش به مثابه منافع حیاتی‌اش تلقی می‌شود، و آن را به مقررارت خودش بدل کرده است. در تنظیمات نهادی ان نقش بازی می‌کند....

قفل در کابین توسط خلبان

.... بنا به گفته فرانسوا بُنت، آلمان «مشکل جدید اروپا است»^۱ این مشکل جدید فقط همان ساختاری

ارز واحد است که در معاهدات سال ۱۹۹۱ نوشته شد. یک کشور، آلمان، وسواس‌های پولی خود را به همه کشورهای دیگر تحمیل کرد. همه کشورها با وسوسه‌های فکری داستان ملی خودشان بسر می‌برند- در واقع این حق انهاست، و در کوتاه مدت و حتی میان مدت نمی‌توان کاری در مورد آنان کرد. اما مشکل وقتی شروع می‌شود که یک کشور خواهان آن می‌گردد که دیگر کشورها نیز بر اساس وسوسه‌های فکری او زندگی کنند- شیدایی و علاقه‌مندی غیر عقلانی که دیگران در آن سهیم نیستند. ما دوباره در مقابل آن‌هایی که فقط هژمونی آلمان را با کلاه‌های آهنی نوک‌تیز و توپ و تانک می‌توانند تصور کنند، باید تکرار کنیم که آلمان در رابطه با این موضوع، هرگز یک برنامه حساب‌شده برای سلطه را دنبال نکرده است، و رفتارهای آن فقط توسط ترس هراسناکش در رابطه با تحمل تغییر اصولی که آلمان خود، آنها را مهم‌تر از هر چیز دیگری دریافته است - و حساب آنکه سراسر اروپا نیز با این نظر موافق است - کنترل می‌شود^۳. اما ما نباید خود را گول بزنیم: یک اضطراب دسته‌جمعی، بویژه به این شدت، به خشونت در شأن این پیشنهاد مثبت، برای کسب هژمونی منجر می‌شود. شاید ما بتوانیم بگوئیم که عکسش درست است. در هر حال، حتی همه پروژه‌های هژمونیک یک تهانده عقلانیت را حفظ می‌کنند که کاملاً با هراس پولی آلمان بیگانه گشته است.

.. حتی، این واقعیت که اکثریت اقتصاددانان - در راس آنان اقتصاددانان صندوق بین‌المللی پول، و نیز برندگان جایزه نوبل - دیگر اکنون در اعلام تشبیه آخرین تلاش‌های اتحادیه اروپا به چیزی جز دیوانگی درنگ نمی‌کنند (یعنی دادن یک دوز وحشتناک دیگر، از آنچه که تاکنون به طور متدیک اقتصاد یونان را نابود کرده است)، نیز کمکی نکرد. هم‌اکنون ما می‌توانیم بدون آنکه دچار اشتباه بزرگی شویم، یک برآورد تقریبی انجام دهیم: آن «طرحی» که قرار بود به کاهش نسبت بدهی یونان ختم شود، اما مطمئناً یونان را با شتاب به سوی یک رکود اقتصادی مصیبت‌بار در سال ۲۰۱۵ سوق داد، در واقع در عرض یکی دو سال آینده، میزان بدهی را به بیش از ۲۰۰ درصد تولید ناخالص داخلی، و نرخ بیکاری را به بالای ۳۰ درصد خواهد رساند. اما این مهم نیست: نکته مهم این است که از قوانین پیروی شود. در اینجا بطور اجتناب‌ناپذیری این تصویر به ذهن آدمی خطور می‌کند که دیوانه‌ای در کابین هواپیمای ایرباس را قفل کرده، تمام فرمان‌های کنترل به سوی سقوط قفل شده است (هواپیما یک مدل اروپایی بود و خلبان آلمانی: آن نمی‌توانست قصدی بوده باشد، اما این طوری بود)، همه در بیرون آن بر درب می‌کوبند و فریاد می‌زنند («ان در لعنتی را باز کن!») - اما همان‌طور که می‌دانیم،

این برای غلبه بر شخص مورد نظر کافی نبود (اشاره نویسنده به حادثه سقوط اخیر هواپیمای ژرمن وینگز می باشد که خلبان دوم پس از قفل کردن در کابین، هواپیما را عمداً به کوه زد. م)

مانند هر استعاره دیگری، این نیز محدودیت‌های خود را دارد: آلمان قصد خرد کردن اتحادیه اروپا را ندارد. آن فقط دچار وسوسه فکری ادامه حفظ اصولی گشته است که به خوبی به آلمان، وقتی که تنها بود خدمت کرد و آن اصول به یک هویت ملی جایگزین بدل گشته به گونه‌ای که هیچ‌کس نمی‌تواند از آن جدا شود- و قطعاً همه مردم، یا عده زیادی از مردم، به منتهای درجه بدبختی نرسیدند. این واقعیت که اقلیتی از چپ رادیکال در آلمان بیزاری خود را اعلام نموده و در مقابل دولت خود می‌ایستند (که علاوه بر این نمایشی از انترناسیونالیسم واقعی است- و نه اینکه کورکورانه اعمال و کردار کشور را، فقط به این خاطر که کشور ماست، بپذیریم). با این وجود، این پدیده مربوط به اقلیت است. و هیچ چیزی از کاراکتر اجماع اجتماعی- و نه سیاسی- عظیم متقابل احزاب که در رابطه با اعتقاد نسبت به سیاست پولی آلمان وجود دارد، کم نمی‌کند. تا آنجایی که ما می‌توانیم به نظر سنجی‌ها اعتماد کنیم، بنا بر یک نظرسنجی که توسط نشریه اشتراک منتشر شد، گفته می‌شود که از مواضع انگلا مرکل در گروه یورو در ۱۲ جولای، ۷۷ درصد از رای‌دهندگان حزب سبز و ۵۳ درصد از طرفداران دی لینک حمایت می‌کنند- ۵۳ درصد از دی لینک

شفافیت برای همه

این اطمینان خاطر وجود دارد که عدم هماهنگ‌سازی پیوندهای سیاسی که در نتیجه گسست از حوزه یورو، در کشورهایی که به پول ملی خود بر می‌گردند، شکل می‌گیرد، به احتمال زیاد به سرنوشت بدی منجر خواهد شد. اما سه دهه از فوردیسم (و این واقعیت که در شرایط حاضر ۱۸۰ کشور از لذت بیکران تعلق به حوزه اروپا برخوردار نیستند) بایستی برای متقاعد کردن همه کسانی که در مقابل ایمان اروپایی‌گرایی مقاومت می‌کنند، کافی باشد که این به معنای جنگ نیست.

از آنجایی که هر کسی نیاز به شفافیت دارد، معرفی خروج از یورو به مثابه یک روش فوری برای رسیدن به بلندی‌های روشنی، غیرمسئولانه خواهد بود. و برای یونان ما می‌توانیم آن را دقیق‌تر مطرح کنیم: سال‌های اول خروج بسیار چالش‌انگیز است...

عده‌ای بطور خسته‌کننده‌ای تکرار می‌کنند که مردم یونان نمی‌خواهند یورو را ترک کنند و سیپراس با تنها ورقه‌ای که داشت بازی کرد. اما این کافی نیست....

از همه مهمتر، این یک واقعیت است که سیاست، به معنای روبرو شدن با افکار عمومی است: گوش دادن به آن و همچنین صحبت با آن. صحبت کردن با افکار عمومی، مقابله با سکوت اولیه آن برای آنکه ایده خروج از یورو «تثبیت گردد»، و در عین حال مشکلات و البته فرصت‌های حاصله آن را قابل فهم سازد. این آن چیزی بود که سیپراس، در انطباق با طرز فکر خودش، بدان اعتقادی نداشت، نمی‌خواست انجام دهد، و (از همین رو) هرگز تلاشی برای انجام آن نکرد. حتی وقتی که نیروی پیش‌راننده «نه» این امکان را برای انجام آن فراهم کرد....

خروج چپ (Lexit)

اشاره به نیاز فتح مجدد و بازسازی توسط چپ چیز زیادی نمی‌گوید. این به معنی حاکمیت، نه به مثابه یک طلسم، بلکه به عنوان شرط امکان هر نوع سیاست مترقی می‌باشد - و اجازه دهید تکرار کنیم، خروج از یورو یک شرط لازم است، اما آن به تنهایی کافی نیست. ترک یورو به اشکال و جهت‌های مختلف - که به هیچ وجه دارای ارزش یکسانی نیستند - می‌تواند صورت گیرد. به نظر می‌رسد چپ اروپاگرا در نوعی از ناخودآگاهیِ سندرم خود-ازمایی، تمام تلاش‌هایش را معطوف آن ساخته که مطمئن گردد که فقط راه خروج راست افراطی باز باقی بماند، تا اینکه خود را توجیه نموده و سپس راحت‌تر بتواند عنوان کند که «خروج از یورو ناسیونالیسم است». اگر واقعاً چنین است، آنگاه این نه دقیقاً خدمتی به آن است و نه به همه کسانی که تمام امید خود را به آن بسته‌اند. حقیقت این است، از زمانی که لوجوانه تصمیم به راه‌اندازی مبارزه برای موضع «یوروی دیگر» گرفته شد، ان اصلاً به هیچ‌کسی خدمت نکرده است. قدرت تحلیلش ضعیف است - عدم وجود «قدرت ذاتی ایده‌های واقعی» که بورديو از آن صحبت می‌کند - و روشن‌بینی رئالیستی نیز نقطه قوت آن نیست. آن چیزی واقعاً افراطی برای چند موضوع نامعلوم را برداشت تا بتواند تاثیرگذاری خود را شروع کند. ان واقعاً با بزرگنمایی یک توهم خردشده، در واقع یک چیز غیرممکن را ادیکال را پیاده کرد - نقش ویژه یک دولت عضو و تمام مردمی که قربانی شده‌اند، فراموش نشود. و تمام این وقت تلفه کردن بود....

درست است، پشیمانی سودی ندارد، و بعتر این است که زمان از دست رفته را نیز به فراموشی سپرد، و در عوض اقدامی برای آینده انجام داد. حتی اگر این هنوز اعلام نشده، پروژه اروپا مرده است. آن نمی‌تواند چنین رسوایی را از سر بگذراند. هم‌اکنون سرنوشت اتحادیه اروپا شبیه سرنوشت هر مؤسسه دیگری است که سمی شده باشد: آن صرفاً در انتظار مرگ است. آیا ما واقعاً می‌خواهیم

همچنان منتظر بمانیم تا آنکه کاملاً خراب شود. تا اینکه چپ اروپاگرا در مورد سرسختی که آن را به اشتباه تاریخی با این اهمیت هدایت کرده است، به طور جدی واکنش نشان دهد؟ کاملاً درست است. آن همیشه کلمه تکمیلی «تغییر».. را اضافه کرده است. اما ما اکنون ثابت کرده‌ایم که آن هیچ چیزی را تغییر نخواهد داد.

چیزی که ما نیاز داریم به آن فکر کنیم، نسخه دیگری از همان چیز نیست، بلکه خیلی خلاصه یک «چیز دیگر» است - و برای همیشه. و این آن چیزی است که چپ اروپایی باید در دوره آتی انجام دهد: بالاخره مانع یورو را به دور اندازد و به صورتی هماهنگ در مورد چگونگی کمک به یکدیگر فکر کند....

..این ایده خروج چپ (Left-Exit or Lexit) است. این دیگر این یا آن کشور نیست که باید حوزه یورو را ترک کند: این خود چپ است.

این مقاله برای اولین بار در لوموند به چاپ رسید. متن حاضر بخش‌هایی از ترجمه انگلیسی است که در ۲۸ جولای ۲۰۱۵ در وبلاگ ورسو منتشر گشت.

Frederic Lordon: The left and the euro: liquidate, rebuild, versobooks, 28 July 2015